

بررسی مناسبات سلطان محمود غزنوی و محافل مذهبی

سکینه کاشانی^۱

عصمت بابادی^۲

چکیده

پس از آنکه سلطنت ترک نژاد غزنوی بوسیله سلطان محمود در شرق ایران تأسیس شد، وی می‌بایست به عنوان تابع خلیفه عباسی ضمن در نظر داشتن پایگاه خلافت، برای خود اعتبار ویژه کسب می‌کرد. سلطان محمود به همین منظور و به عنوان غازی بت‌شکن راهی هندوستان شد و در ایران نیز براساس سیاست مذهبی خاص خود عمل می‌کرد که مبتنی بر حمایت از اهل سنت و تعقیب روافض، قرامطه و باطنیان بود. این سیاست مورد تأیید خلیفه عباسی، علت بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌های دولت غزنوی عنوان محسوب می‌شود. در این مقاله به دنبال یافتن پاسخ این سوال هستیم که کیفیت رابطه سلطان محمود غزنوی با مذاهب، جریان‌ها و محافل مذهبی عصر خود چگونه بوده و او چه اهدافی را دنبال می‌کرده است؟ به نظر می‌رسد سلطان محمود غزنوی به عنوان تابع خلافت عباسی به صورت نمادی تأیید کننده و تثبیت کننده مذهب اهل سنت درآمده و همچنین منشور و لوای خود را از خلافت عباسی می‌گرفت.

واژه‌های کلیدی: محمود غزنوی، اهل سنت، کرامیه، قاضی ساعد، ابوبکر محمد..

۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی S.kashani2000@gmail.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی Esmat.babadi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۱/۱۵



مقدمه

دولت بزرگی که توسط سبکتکین و جانشینانش در نواحی شرقی ایران بوجود آمد و وارث قسمتی از قلمرو سامانیان شد، در تمام مدت اعتلاء که از نیم قرن تجاوز نکرد به عنوان مروج و مبلغ آیین اسلام در بین کفار هند بود. دولتی که به منزله مدافع مذهب تسنن در مقابل تمایلات شیعی و ضد خلافت مورد توجه و تایید خلیفه بغداد قرار گرفت.

محمود غزنوی پس از شکست سامانیان در ۳۸۹ هـ. ق در مرو و سلطه بر خراسان، خطبه به نام القادر خلیفه عباسی خواند. وی به عنوان نخستین فرد از غزنویان عنوان «سلطان» یافت و خلیفه به وی لقب یمین الدوله و امین الملّه داد و این دو لقب بر سکه‌هایی که به نام او می‌زدند، منقوش می‌شد. فرمانروایی محمود سی و یک سال طول کشید و بیشتر آن در غزوات هندوستان بود. هفده بار یا بیشتر به این غزوه‌ها دست زد و خزاین خود را از غنایم غارتی انباشت و دربار وی مرکز جذب اندیشمندان، ادیبان و علماء شد. سخن معروف وی در باب برخورد با مخالفان مذهبی که «من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و قرمطی می‌جویم» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۲۲۶/۱) نشان از توجه ویژه وی در کسب مشروعیت سیاسی و مذهبی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال جامع علوم انسانی

خصائل محمود غزنوی

پادشاهان غزنویان چهارده تن بودند که ۱۵۵ سال حکومت کردند و مؤسس آنها سبکتگین، غلام البتگین بود. وقتی البتگین سپهسالار سامانیان از قدرت منصور بن نوح متوهم شد، امارت خراسان و املاک و اسباب خود را ترک کرد و با اتباع خود بطرف غزنه رفت و اساس دولت غزنوی را بنیان نهاد و مدت شانزده سال آنجا پادشاهی کرد. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۹۰) پس از مرگ البتگین، سبکتگین - داماد البتگین -



توانست با استفاده از ضعف جانشینان البتگین قدرت یافته و بر غزنه و گردیز و پروان و کابل و بست دست یابد. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۶۹) پس از مرگ سبکتگین میان فرزندان او اسماعیل و محمود بر سر جانشینی پدر جنگی در گرفت، اما سرانجام محمود غزنه را گرفت. (همان، ۳۷۶) خراسان را نیز پس از روبرو شدن با امرای سامانی تحت تصرف درآورد. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۹۰) محمود با در دست گرفتن حکومت غزنه توانست قلمرو حکومتی خود را با سیاست خاص خود اداره کند. با برچیده شدن دولت سامانی، وی به عنوان سلطان غزنوی می‌توانست مدیریت قلمرو خود را مقتدرانه در اختیار بگیرد و سیاست مذهبی وی نیز در راستای رسیدن به اهداف سیاسیش توجیه‌پذیر می‌شد. محمود غزنوی پس از فتح مرو، امیر خراسان شد و به بلخ رفت و در آنجا نماینده خلیفه عباسی، القادر از بغداد با عهد خراسان و لواء خلعت و تاج نزد او آمد. القادر او را «بمین الدوله و امین المله ابو القاسم محمود ولی امیر المؤمنین» لقب داد. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۸۱)

با تثبیت حکومت محمود غزنوی، وی با جنگاوری و تسلط بر اوضاع در صدد تحمیل و توجیه اعمال خود برآمد و البته در این راه سخت‌گیر و دقیق بود. او که هزاران هزار از اتباع خود را به اتهام ارتداد و بددینی کشته بود و بارها برای گسترش دین به قصد فتوحات به هندوستان لشکر کشید در ظاهر چنان عمل می‌کرد که به عنوان پادشاهی عادل و نیک‌اندیش شهرت یافته بود و نصفت و عدالت او ظاهراً ساخته و پرداخته مورخان متقدم است و بیشتر کوششی است در ایجاد معنویتی برای او. (امامی، ۱۳۸۴: ۱۵)

به هر ترتیب در ظاهر به نظر می‌رسد که محمود توانسته بود برای خود ممدوحانی بیاید. وی در جذب و انتقال شاعران و دانشمندان به غزنه تلاش کرد و خود وی نیز در جوانی خواندن و نوشتن و علوم قرآنی را تحصیل کرده بود. در واقع او و بسیاری از بزرگان دربارش می‌توانستند کار مراسلات را شخصاً انجام دهند. (اشپولر، ۱۳۶۹:



۶/۲) شبانکاره‌ای در کتاب مجمع الانساب خویش، از جمله خصائل سلطان محمود را توجه او به علم و بحث و مناظره‌های علمی می‌داند و دیگر اینکه اخبار و قصص انبیاء را مطالعه می‌کرد و در دین و تربیت اسلام چنان بود که اگر می‌شنید در اقصای مغرب بددینی یا بدمذهبی هست، سعی وی بر این بود که او را بگیرند و دانشمندان از مذهب او بپرسند و اگر یک سر موی خلاف شریعت از کسی صادر می‌شد دستور به بر دار زدنش می‌داد. (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۶۷/۲)

با توجه به تعصب مذهبی که در سیاست‌های سلطان دیده می‌شود، به نظر می‌رسد کسب مشروعیت سیاسی برای سلطان غزنوی بیشترین اهمیت را داشته است. او از لشکرکشی‌هایش به هندوستان و خوارزم و غور و ری بهره بسیار برد و خزاین خود را از غنیمت‌های سفرهای جنگی‌اش انباشت. (انصاف‌پور، بی‌تا: ۶۵۷) علاوه بر اینکه بهانه برخی از این لشکرکشی‌ها تعصبات مذهبی بود.

اما از سوی دیگر سلطان محمود نسبت به اندیشمندان و شعرا و علما توجه نشان می‌داد و وجود شعرای درباری را گاهی دلیل فرهنگ دوستی محمود غزنوی و نشان از تلاش او برای مرکزیت فرهنگی غزنه می‌دانند. سلطان محمود در این میان نیز می‌کوشید تا نزد علمای اهل سنت خراسان و خلیفه عباسی برای خویش اعتباری کسب کند و از هر بهانه‌ای برای نشان دادن مراتب تشریح خویش فروگذار نمی‌کرد و شاعران دستگاه او نیز در تبلیغ این مراتب برای سلطان سخت می‌کوشیدند. (امامی، ۱۳۸۴: ۲۵) مستوفی در تاریخ گزیده که به این موضوع اشاره کرده، می‌آورد: «مسابی او در کار دین، از شرح و بیان مستغنی. کتاب یمینی و مقامات ابونصر مشکان و مجلدات ابوالفضل بیهقی شاهد حال اوست. علما و شعرا را دوست داشتی و در حق ایشان عطا‌های جزیل فرمودی. هر سال زیادت از چهار صد هزار دینار، او را برین جماعت صرف شدی». (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۹۱) آنچه که در اکثر منابع متقدم شاهد آن

هستیم وجود اشاراتی مبنی بر دانش دوستی سلطان محمود است و وجود ممدوحان درباری عصر او بیشتر از خواست سلطان برای تاکید بر این موضوع سخن می‌گوید. «یمین الدوله محمود بن سبکتکین مردی خردمند، دیندار و خیر بود. از دانش و معرفت برخوردار داشت و بنام وی کتاب‌های بسیار در فنون دانش‌ها تصنیف شد و دانشمندان از اقطار بلاد قصد او نمودند و او آنان را گرمی می‌داشت و از دیدارشان استقبال کرده و احترام‌شان می‌نمود و به آنها احسان می‌کرد.» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱۴/۲۲)

از سوی دیگر علائق مالی نیز بیشترین اهمیت را در نظر سلطان داشت. ابن اثیر این موضوع را صریحاً در داستانی می‌آورد: «چیزیکه در او عیب گرفته شود نبود مگر اینکه از هر راهی که بود اموال را می‌گرفت. از جمله اینکه شنید شخصی در نیشابور هست که بسیار دولتمند و توانگر است، او را به غزنه احضار کرد و به او گفت: ما شنیده‌ایم تو قرمطی هستی.

آن مرد گفت: من قرمطی نیستم. هر چه دارائی دارم بگیرید و مرا از این نام (تهمت) معاف دارید. محمود مالی از وی گرفت و نامه‌ای در صحت اعتقادش نوشته بر آن صحه گذاشت.» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱۴/۲۲) از این رو پذیرفتن اینکه محمود سلطانی متعصب و مایل به نشر اسلام در هند به زور شمشیر بوده، سخت و دشوار است. وی از آن جهت معابد را ویران کرد که در آنها ثروت سرشاری اندوخته شده بود. سلطان به خوبی می‌دانست که اگر بکوشد تا قبول آیین اسلام را به عنوان شرط صلح به شاهزادگان هند تحمیل کند، آنها به محض دور شدن سپاه غزنه دست از دیانت نو می‌کشند. ظاهراً حتی برای هندیانی که به استخدام سپاه غزنوی درمی‌آمدند، قبول اسلام شرط نبود. (فرای، ۱۳۸۵: ۱۵۷/۴) در واقع سیاست مذهبی و تعصبات خشک دینی برای پیشرفت مقاصد سیاسی رونق گرفت و به فتوای فقها ضبط اموال و کشتن



افراد و تهمت‌های بی‌دینی معمول و متداول گردید. (فریور، ۱۳۴۰: ۱۰۴) هر چند که منابع غزای دارالکفر را هدف او از لشکرشی‌هایش می‌دانند. آنچنان که این گفته شبانکاره‌ای را نیز باید با تردید پذیرفت: «خواست که دیگر غزا کند و او را همت همه در جنگ کافر بود». (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۲/ ۴۹)

سلطان محمود غزنوی و محافل مذهبی

جغرافیانویسان و صاحبان کتاب ملل و کتب تاریخ و ادب از مذاهب اسلامی معمول در قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری بیشتر به غلبه این مذاهب در نواحی مختلف اشاره کرده‌اند: شافعیه، حنفیه، داوودیه، ثوریه، شیعه اثنی اشعری، اسماعیلیه، شیعه غالیه، قرامطه، خوارج، اصحاب حدیث، معتزله، کرامیه، صوفیه، سپیدجامگان، جهمیه و قدریه. (صفا، ۱۳۷۱: ۲۳۳) سلطان در واقع براساس اهداف خود و آنگونه که مصلحت می‌دید می‌توانست به هر کدام از فرق مذهبی اجازه فعالیت بدهد، آنگونه که در دوره‌ای زمینه قدرت‌یابی کرامیه را مهیا کرد، اما آنها نیز نتوانستند رضایت سلطان را فراهم کنند.

برای بررسی چگونگی رابطه سلطان محمود با محافل مذهبی آن عصر به رویکرد وی در مقابل تأثیرگذارترین مذاهب عهد غزنوی می‌پردازیم.

۱. اهل سنت

روابط گرم خلافت عباسی و حکومت غزنوی موجب آن بود که فرمانروایان غزنوی خود را به عنوان تابعان امیرالمومنین (خلیفه عباسی) مطرح سازند و از پایگاه او پشتیبانی کنند. هواداری حکومت غزنوی از مذهب سنت (بویژه در اشکال حنفی و شافعی آن) و دفاع از مقام معنوی خلیفه عباسی مستلزم حمایت از فقیهانی بود که بر اساس نظریات مذهبی‌شان هوادار خلافت عباسی بودند. بر همین اساس در دوره غزنویان فقها مورد احترام بودند و از طرف دربار به عنوان سفیرایی بلند مرتبه برای



انجام ماموریت‌هایی به خارج از قلمرو غزنویان اعزام می‌شدند. آنان در امور مهم مورد مشورت سران حکومتی قرار می‌گرفتند و آموزش خاندان سلطنتی و قوه قضایی نیز در اختیارشان بود. (فروزانی، ۱۳۸۷: ۴۰۲) خلیفه نیز نمی‌توانست خوشحالی خود را از سیاست مذهبی سلطان محمود پنهان دارد. آنچه‌آن که در مجمع الانساب نمونه‌ای از این رضایت خلیفه از اقدامات محمود غزنوی آورده شده است: «شکر و حمد باری عزاسمه بر ما واجب است که ما را فرمانبرداری است که از مسافت هزار فرسنگ ما را مطیع و فرمانبردار است و دعوت ما را به اقصای عالم رسانیده چنان که از بیم شمشیر ما که به دست وی داده‌ایم بتان سند و هند نگویند و حجگاه کافران خراب شد و بتخانه‌ها مساجد گشت و قرامطه و زنادقه مصر ناپدید شدند». (شبانکاره-ای، ۱۳۸۱: ۶۰/۲)

در نیشابور خاندان‌های محتشمی نظیر صاعدیان و تبنیان پیشوای حنفیان نیشابور بودند. این مذهب از حمایت محمود و مسعود غزنوی بهره می‌برد و در تاریخ بیهقی مسعود از آن به عنوان مذهب راست سخن می‌گوید. (بیهقی، ۱۳۷۴: ۲۵۵/۱) سلاطین غزنوی غالباً اعضای خاندان‌های بزرگ حنفی را به ماموریت‌های سیاسی و اداری بر می‌گزیدند. در سده ۵ هـ. ق / ۱۱ م قاضی ابوالعلاء صاعد بن محمد استوایی کمابیش چهل سال پیشوای حنفیان نیشابور بود. (باسورت، ۱۳۶۲: ۱۷۶/۱) قاضی پیشوای حنفیان در نیشابور و عالمی بلندآوازه بود. محمود او را به سرپرستی فرزندانش مسعود و محمد گماشته بود و در نتیجه او تحت حمایت برادر سلطان، امیر ابوالمظفر نصر، حاکم خراسان شهرتی تمام به هم زده بود. (بوزورت، ۱۳۶۷: ۱۳۳) در میان شافعیان نیشابور، صابونیان خاندانی محتشم بودند و از دیگر بانفوذترین خاندان‌های نیشابور میکالیان بودند که بیشتر در جامعه صاحب منصبان اداری و گاه لشکری دارای مقامات شامخ بودند تا در جامعه علما و اهل دین. در بیشتر شهرهای ماوراءالنهر و شمال



خراسان مردم بر مذهب حنفی بودند؛ اما شافعیان هم در این شهرها حضوری قاطع و نفوذی گسترده داشتند و در شهری چون نیشابور تا نیمی از شهر بلکه بیشتر را در انحصار خود داشتند. (جعفریان، ۱۳۷۷: ۲ / ۲۳۲) سلطان محمود غزنوی ابتدا از کرامیان و حنفیان دفاع می‌کرد؛ اما بعداً از مذهب حنفی برگشت. وی به تشویق امام قفال شاشی (چاچی) مذهب شافعی را برگزید. (فروزانی، ۱۳۸۷: ۴۰۱)

۲. کرامیه

بنیانگذار کرامیه مردی بود به نام ابو عبدالله محمد بن کرام سگری نیشابوری (متوفی ۲۵۵ هـ. ق / ۸۶۹ م) که در سیستان در خانواده‌ای عرب‌تبار به دنیا آمد، ولی بیشتر ایام عمر خود را در نیشابور در تعلّم و تعلیم گذراند. واعظی بود زهدپیشه که مردم را به آتش دوزخ بیم می‌داد و مخالفانش مدعی بودند که او سخت معتقد به تجسیم و تشبیه است. ابو عبدالله عقایدش را در رساله‌ای به نام عذاب القبر بیان کرده بود که مفقود شده است، ولی این رساله در زمان خود در جهان اسلام انتشار وسیع یافت. (بوزورت، ۱۳۶۷: ۱۲۸) در نیمه دوم قرن چهارم، رهبری کرامیه در نیشابور با ابویعقوب اسحق بن ممشاد بود که در شور و عجز و تبلیغ شهرت بسیار داشت، می‌گفت که بیش از ۵۰۰۰ تن اهل کتاب و پیروان دین زردشتی را در نیشابور به مذهب خویش درآورد. (همان: ۱۳۰) پسر ابویعقوب، موسوم به ابوبکر محمد بن اسحق، پس از مرگ پدر رهبری فرقه را در نیشابور در دست گرفت. زهد و پارسایی ابویعقوب در امیر سبکتگین، بنیانگذار سلسله غزنوی، هنگامی که سپهسالار سامانیان در خراسان بود، تأثیر عمیقی بخشیده و سبب شده بود که او به معتقدات فرقه بگردد.

محمود غزنوی موضع موافقت و همدلی با کرامیه را از پدر به ارث برد. ابوبکر محمد این موافقت را در راه پیشبرد اهداف شخصی و تحکیم قدرت دنیایی خود در نیشابور به کار برد. (همان: ۱۳۱) در مورد اعتقادات کرامیه آورده شده که تلقی کرامیه از ایمان



همانند مرجئه بود. آنها مومن را شخصی می‌دانستند که شهادتین را بر زبان جاری کند. چنین فردی از نظر آنها شایسته نام مومن بود. آنها عمل یا عدم عمل به احکام شرعی را موجب ایمان نمی‌دانستند. (رحمتی، ۱۳۸۰: ۵۹)

در هر صورت سلطان محمود «در ایشان اعتقاد نیک می‌بست، و بنظر اعزاز و اکرام ملاحظت می‌فرمود، و طایفه کرامیه را که بتبعیت او موسوم بودند گرامی می‌داشت، تا رواج کار و نفاق بازار ایشان به آسمان رسید». (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۳۹۲) وقتی عده‌ای متهم به الحاد و ضعف اعتقادات شدند با تدبیر سلطان، ابوبکر به گونه‌ای مسئول تفتیش عقاید این عده شد. «و تمیز میان بری و مجرم برخاست و بحق و باطل خلقی بفنا رسیدند». (همان: ۳۹۳) و وقتی هیبت او در دل خاص و عام پدیدار شد و صاحب ریاستی در میان اهل تصوف گردید، پیروان او نیز عامه مردم را به بهانه الحاد مورد آزار قرار می‌دادند. (همانجا)

کلام ساده و صریح کرامیان که بر ظواهر دین مبتنی بود، و پارسایی آشکار و نیز حرارت بسیار آنها در مخالفت با انشقاق دینی برای سلطان جاذبه بسیار داشت. (بوزورت، ۱۳۶۷: ۱۳۲) در واقع محمود از آنان به عنوان نیرویی محافظه کار و حربه-ای علیه رادیکالیسم فرقه معتزله یا اسماعیلیه حمایت کرد. (باسورث، ۱۳۶۲: ۱۸۸) ابوبکر محمد یار و یاور سلطان در بیرون راندن هواخواهان اسماعیلیه خراسان از نیشابور بود. سلاطین غزنوی از سبکتگین به بعد همگی سخت مخالف اصلاحات بنیادی مذهبی و اجتماعی مورد تقاضای اسماعیلیان بودند. تهدیدی که از سوی آنها متوجه وضع موجود در خراسان بود بیش از آنچه در واقع بود وانمود می‌شد. در حقیقت فعالیت سیاسی فاطمیان هیچ خطر مستقیمی برای غزنویان در بر نداشت. ولی سلاطین غزنوی بحق احساس می‌کردند که محافظه‌کاری بهترین حامی برای یک دولت خودکامه است. (بوزورت، ۱۳۶۷: ۱۳۲) اما در ابتدا حامی ابوبکر محمد، قاضی



ابوالعلاء صاعد بود که برای سرکوب تصوف، باطنیه و معتزله رایج در نیشابور با کرامیه همدست شد ولی پس از بازگشت از سفر حج در ۴۰۳ هـ. ق جهت گیری قبلی خود را تغییر داد تا بدین وسیله با کرامیه مخالفت ورزد و آنان را نابود کند. (یاحقی، ۱۳۶۸: ۱۶۸) از سوی دیگر اعتقاد ایشان مبنی بر تجسیم و تشبیه و مغالطه آن گروه در آیات و اخبار متشابه سبب شد سلطان وضعیت عقاید آنها را بررسی کند، اما استاد ابوبکر از اینگونه اتهامات تبری نمود و آنها را انکار کرد و بدین ترتیب از معرض خشم سلطان در امان ماند. (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۳۹۵)

پس از آنکه ابوبکر محمد و قاضی صاعد نتوانستند قدرت یکدیگر را تحمل کنند و پس از مجادلاتی که با یکدیگر پیدا کردند، «چون قاضی ابوالعلاء و استاد ابوبکر را حاضر کردند و در محفلی خاص و مجمعی عام از کیفیت آن محضر تفحص رفت و از شهود اداء شهادت طلبیدند استاد ابوبکر دانست که آن قاعده واهی است و بناء آن بر تباهی، و اصرار بر آن مقالت موجب خجالت». (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۳۹۶) وقتی ابوبکر دانست که اصرار بر عقایدش ممکن است به تباهی او منجر شود لذا هم خود و هم قاضی صاعد را از اتهامات مبرا دانست. (همانجا) بدین ترتیب سلطان هم درصدد تغییر رویه در مقابل کرامیه برآمد. قدرت گسترده و برخوردارهای خشن کرامیان با معتقدان دیگر مذاهب دولت غزنوی را به طرد کرامیه وادار کرد و حسنک که بعداً به وزارت سلطان رسید به جای ابوبکر محمد به ریاست شهر نیشابور رسید. (فروزانی، ۱۳۸۷: ۴۰۵) غرض سلطان از این کار آن بود تا طایفه‌ای را که به علت عبادت و زهد استیلا یافته بودند به مجازات خود برساند. (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۳۹۸)

۳. رافضیان

تعصّب و پای بندی سامانیان به مذهب با قشری گرایی و ظاهرگرایی و ظاهرپرستی غزنویان تفاوت بنیادی داشت. به علاوه سامانیان در مذهب مدارای بیشتری داشتند و



از آن برای مقاصد سیاسی و حکومتی در داخل بهره نمی‌گرفتند. (یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۴۴) آنچه که قابل ذکر است اینکه شیعیانی که در زمان غزنویان علوی نامیده می‌شدند، در آزادی و صلح و آرامش در مناطق تحت سیطره غزنویان زندگی می‌کردند. اما آن فرقه‌های تندروی شیعه که عقاید مذهبی و سیاسی‌شان به هم آمیخته بود و برای حکومت غزنوی اسباب ناراحتی و زحمت بودند به شدت سرکوب می‌شدند. در این مورد شیعه بودن و سنی بودن مطرح نبود. ملاک واقعی، سیاست و تثبیت قدرت سلاطین غزنوی بود نه شیعه و سنی بودن رعایا. (امیدسالار، ۱۳۷۹: ۳۱۸) اما گردیزی در زین‌الاکبار می‌آورد که «چنین خبر آوردند امیر محمود را رحمه الله که اندر شهر ری و نواحی آن مردمان باطنی مذهب و قرامطه بسیارند. بفرمود تا کسانی را که از اهل آن مذهب متهم بودند حاضر کردند و سنگریز کردند و بسیار کس را از اهل آن مذهب بکشت و بعضی را به سمت و سوی خراسان فرستاد تا مردن اندر قلعه‌ها و حبس‌های او بودند». (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۹۳) اشاره به برخورد با مردمان باطنی و قرامطه در حمله سلطان محمود به ری در منابع را نمی‌توان دلیل برخورد محمود با شیعیان دانست. چرا که باید توجه داشت که قرامطی دیگر است و شیعه دیگر. البته ممکن بود که لفظ قرامطی را به قصد توهین در باب کسی که قرامطی نبود به کار برند، یا وی را به اتهام قرامطی بودن بکشند، ولی شیعه و قرامطی را با هم اشتباه نمی‌کرده‌اند. (امیدسالار، ۱۳۷۹: ۳۱۸) آنچه که در منابع متقدم اشاره می‌شود این است که: «سیرت بد و مذهب نکوهیده فراز آوردند، تا محمود به ری آمد و شهنشاه رستم مجدالدوله را قبض کرد و قمع بواطنه و دیلمان بکرد و همیشه مکاتبه داشتی با دارالخلافه و تعظیم ایشان به واجبی کردی. و بدین فتح نامه‌یی نوشت به قادر، سخت نیکو و به شرح تمام». (مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۷۸: ۳۱۱) اما به نظر می‌رسد علاوه بر ازدواج دختران سلطان محمود با دامادان شیعه و صلح دادن به



شعراى امامیه، به طور کلی سلطان محمود و فرزندانش احترام علویان خراسان را نگاه می‌داشتند و لغات باطنی و رافضی در کاربرد آن زمان مفهومی مترادف با اسماعیلی یا اسماعیلی تندرو داشته است و بدین جهت نباید رافضی‌کشی و باطنی‌گیری محمود حمل بر مخالفت او با شیعه بشود. (امیدسالار، ۱۳۷۹: ۳۱۸) چنانکه وقتی سفیر فاطمیان به نام تاهرتی به قلمرو غزنویان فرستاده شد، سلطان محمود با وی بدون مسامحه برخورد کرد. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۸۹) اما مادامی که فعالیت شیعیان مصالح سیاسی قدرت‌های سنی را تهدید نمی‌کرد، آنان نیز معارض علویان نمی‌گشتند. نقیب علویان در هر شهر در ردیف بزرگترین اعیان شهر قرار داشت و حفظ شجره‌نامه یا انساب‌الاشراف در هر جامعه‌ای با او بود. (باسورث، ۱۳۶۲: ۱۹۸) اینگونه رعایای قلمرو سلطان محمود غزنوی شاهد سیاست مذهبی سلطان در جهت مقابله با بددینان به زعم او شدند.

در دوران غزنویان خراسان و بویژه مرکز آن نیشابور، پایگاه برجسته صوفیان بود و آنان به خصوص رهبر نام‌آورشان ابوسعید ابی‌الخیر در میان توده مردم از اعتبار و محبوبیت خاص برخوردار بود. البته پیروان ابوسعید از مخالفت دیگر فرقه‌ها در امان نبودند. (فروزانی، ۱۳۸۷: ۴۰۶) دیگر مذاهب رایج در قلمرو غزنویان در این دوره در اقلیت بودند. ذمیان خراسان در مقایسه با اهل ذمه عراق و ایران غربی نقش چندان برجسته نداشتند. علاوه بر آن در خراسان تعدادی کلیمی، اندکی مسیحی و طبقات مختلف زردشتی زندگی می‌کردند. (باسورث، ۱۳۶۲: ۲۰۱) اما برای سلطان به عنوان نماینده خلیفه عباسی، مذهب سنت، مذهب مورد قبول بود و رعایای اقلیت نیز مادامی که در پی کسب قدرت نباشند و یا بر سر راه منافع وی نباشند در اقدامات و سیاست‌های سلطان مورد توجه نبودند. چنانکه که در منابع نیز به برخورد سلطان با آنها اشاره نشده است.

نتیجه گیری

سلطان محمود غزنوی پس از رسیدن به قدرت، سیاست مذهبی خاصی را در پیش گرفت مبنی بر تحکیم مذهب سنت و تعقیب قرامطه و بددینان. در این راستا به عنوان غازی و جهاد با کفار به هندوستان لشکر کشید و تأیید خلیفه عباسی را نیز بدست آورد. هر چند زمانی نیز به کرامیه متمایل شد، اما پس از آن، آنچه که برای وی اهمیت داشت این بود که نزد علمای سنت خراسان و خلیفه برای خویش اعتباری کسب کند. البته در این زمان اتهام قرمطی‌گری به دستاویزی برای از میان بردن مخالفان تبدیل شده بود و نهایتاً اینکه عهد محمد غزنوی به عهد تعصب دینی و ضعف بعضی مذاهب و قوت برخی دیگر بدل شد، بدین گونه که ابتدا و پس از متمایل شدن سلطان محمود به مذهب کرامیه، این فرقه و رهبر آن ابوبکر محمد دارای نفوذ و قدرت فراوان شدند و به تفتیش عقاید پرداختند و بسیاری به اتهام بددینی و الحاد و باطنی‌گری از سوی کرامیه مورد شکنجه قرار گرفتند و مردم از سوی آنها دچار واهمه شدند. قدرت رهبر کرامیه در برخورد با معتقدان دیگر مذاهب و جنگ قدرت بین وی و قاضی صاعد پیشوای حنفیان سرانجام برخورد اساسی سلطان محمود با این فرقه را نیز سبب شد. اما برای خود سلطان تعصب مذهبی می‌توانست وسیله کسب مشروعیت سیاسی باشد و کفار هند و قرامطه و باطنیان هدف این سیاست قرار گرفتند. ضمن اینکه سلطان نه نمی‌توانست از ثروت هندوستان چشم‌پوشد و نه از تصرف ری که در دست آل‌بویه بود. خلیفه عباسی نیز ضمن فرستادن لقب و لوا برای سلطان رضایت و مشروعیت را برای سلطان می‌فرستاد. با این اوصاف می‌توان گفت تعصب مذهبی برای سلطان و خلیفه بازی دو سر برد بود.



منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابی‌الحسن علی (۱۳۷۱). **تاریخ کامل** (تاریخ بزرگ ایران و اسلام)، ترجمه عباس خلیلی، ج ۲۲، تهران: موسسه مطبوعات علمی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۹). **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**، ترجمه مریم میراحمدی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- امامی، نصرالله (۱۳۸۴). **پرنیان هفت رنگ** (تحلیلی از زندگی و شعر فرخی سیستانی)، تهران: جامی، چ ۷.
- امیدسالار، محمود (۱۳۷۹). «شاهنامه و تعصب دینی محمود غزنوی»، فصلنامه ایرانشناسی، ش ۴۶.
- انصاف‌پور، غلامرضا (بی‌تا). **ساخت دولت در ایران**، تهران: امیرکبیر.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۶۲). **تاریخ غزنویان**، ترجمه حسن انوشه، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- بوزورت، ادموند (۱۳۶۷). «**ظهور کرامیه در خراسان**»، ترجمه اسماعیل سعادت، فصلنامه معارف، ش ۱۵.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۴). **تاریخ بیهقی**، به تصحیح خلیل خطیب رهبر، ج ۱، تهران: مهتاب، چ ۴.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح (۱۳۷۴). **تاریخ یمینی**، به تصحیح جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۳.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۷). **تاریخ ایران اسلامی** (از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان)، ج ۲، تهران: اندیشه معاصر.
- رحمتی، محمدکاظم (۱۳۸۰). «**پژوهشی درباره کرامیه**»، کتاب ماه دین، ش ۴۳.



شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۸۱). **مجمع الانساب**، به تصحیح میرهاشم محدث، ج ۲، تهران: امیرکبیر.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱). **تاریخ ادبیات در ایران (میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری)**، تهران: فردوسی، چ ۱۱.

فرای، رن (۱۳۸۵). **تاریخ ایران کمبریج**، مترجم حسن انوشه، ج ۴، تهران: امیرکبیر، چ ۶.

فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۸۷). **غزنویان از پیدایش تا فروپاشی**، تهران: سمت، چ ۳.

فریور، حسن (۱۳۴۰). **تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا**، تهران: امیرکبیر.

گردیزی، ابی سعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳). **زین الاخبار**، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

مجمّل التواریخ و القصص (۱۳۷۸). به تصحیح نجم‌الدین سیف‌آبادی، آلمان: دمونده نیکار هوزن.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). **تاریخ گزیده**، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، چ ۳.

یوسفی، صفر (۱۳۸۷). «سیاست مذهبی در دوره نخست حکومت غزنوی»، فصلنامه فقه و تاریخ تمدن، ش ۱۵.

پرتال جامع علوم انسانی